

شعن به معنی نانوای شدن باشد - درست مثل این که کسی درباره خوشحالی و با ناراحتی‌اش نگران باشد اکنون شما دردی ناگهانی دارید که بی‌ارمانش احساسات سرگوشه‌شدتان را متبلور می‌سازد. باید آرمان‌های‌تان را کمی دور از دسترس قرار دهید تا خشمی‌به‌ی‌به‌ان‌ها وارد نشود و نیز بدقابلی‌ها و توهم‌ها را کاهش داده تا ریشه نندواند و شوق و ذوق شما را سرکوب نکنند.

مارینا با خودش گفت: فلاکت غیرقابل قبول است، و بدبختی من هم کمتر از گبریل نیست او فقط همان چیزی را می‌خواهد که من دارم. مصیبت هیچ‌گاه قابل قبول نیست. بحرانی در زندگی یک بازیگر زن، معنای بازیگری، تقلید از بازیگران دیگر بود و جالب توجه این که خود را برتر از دیگران دیدن - به‌علاوه آیا آن سبلی به عنوان هدیه‌می‌حزن‌انگیز کافی نبود؟ نه نه اصلاً او قصد داشت بازیگر شود، چون برای او تئاتر چیزی جز حقیقت نبود. حقیقتی بزرگ، با بازی در یک نمایشنامه، یکی از آثار بزرگ، احساس می‌کردید که بهتر از آن چیزی که در واقع بودید، می‌شدید. تنها لغاتی را بر زبان می‌آوردید که لگو می‌شدند و دل‌شادکننده بودند.

بجاری تا غرق در آن شوم. یک بازیگر قدیمی و کهنه‌کار به کمی انگیزه نیاز دارد تا حاکم تلاش‌اش را بکند. مارینا دوست نداشت به باطن، یکی از دستمرازان قدیمی‌اش که ادعا می‌کرد عاشق اوست و خود مارینا هم او را باور داشت، دروغ بگوید اما او هیچ راهی برای تسلی بی‌تابی و با خشمش نداشت. به نظر او در ذهن تکه داشتن این اتفاق می‌توانست برایش مفید باشد. یعنی مواقع آدم به یک سبلی جاذبه نیاز دارد تا آن‌چه را که درون‌اش هست، احساس کند. وقتی زندگی به شما سبلی می‌زند، می‌گویید، خب، زندگی همین است. احساس نوانمندی می‌کنید. می‌خواهید که توالی‌مند باشید. مهم این است که پیشروی کنید. همان‌طور که او تقریباً چنین احساسی داشت و مصمم بود چیزی‌های زیادی بودند که می‌شد نسبت به آن‌ها بی‌توجه بود. اما اگر خوشش‌دار هستید، و هر حفظ عزت‌نفس بااستعداد، و با فرجه دیگری که خداوند به شما اعطا کرده سخت‌کار کرده و پاداش خود را دقیقاً متناسب با سخت‌کوشی و پشت‌کار‌تان دریافت کرده‌اید و در واقع موفقیت شما زودتر از آن‌چه انتظار داشتید، حاصل شده، پس چیزهای کم‌اهمیت را به‌حامل‌سر، بی‌اهم و غم و اندوه در خودتان نپروید. شاید گران‌خاطر

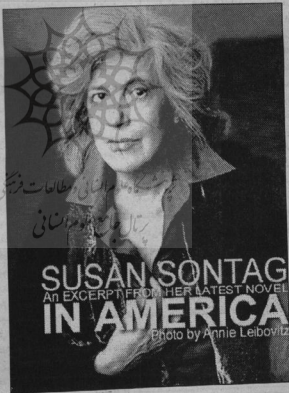
نقد رمان «در امریکا»

ترجمهٔ پیمان هاشمی‌نسب

Payman_h@mail.com

سوزان سونتگ، فره‌بخته‌یی پست‌و‌انگار، با آخرین کتاب خود نشان داد که می‌تواند نظریه‌پردازی مدرنیسم را کنار گذاشته و رمان تاریخی جذابی خلق کند. او در بازگویی ماجرای عشقی لیدی هملتون و لرد نلسون توانست کتلی بنویسد که هم‌زمان هم یک ماجرای عشقی قدیمی بود و هم رمان جامع و برآمده از اندیشه‌های متفاوت؛ رمانی که خرده‌مندی احساسی و داستان‌گویی ظریف آن، پایتی جامع به‌شکوه فکری مقالاتش بخشید.

آخرین رمان سونتگ، «در امریکا»، اثر تاریخی دیگری است دربارهٔ یک زن که درگیر مثلث عشق بین همسرش و معشوق است. اما در کل، این اثر گسسته و بی‌هدف است. با وجود داشتن مقدمه‌یی شوانگیز که این نویسنده را به‌عنوان «مفسر پست‌مدرنیست داستان معرخی می‌کند، این رمان به‌سرعت تبدیل به روایتی کهنه و ملال‌آور می‌شود که قهرمانی‌های شخصیت‌ها را به‌واسطه نامه‌ها، نشریات و پرگویی بی‌ظرافت و فراگیر بارگو می‌کند. سانتگ از زبان یکی از شخصیت‌هایش می‌نویسد: ناو در مکانی تاریک بود، جایی که فقط گرم‌ها در آن‌جا بودند. گرچه این رمان به‌طور سطحی به دیالکتیک جیمز بین امریکا و اروپا می‌پردازد و گرته برداری از بازتاب آثار Billhedale Romance.



نوشته هائورن و Middlemarch، نوشته جورج ایبوت است اما به نظر می‌رسد که وجوه مشترک کم‌یاب آن رمان‌ها دارد. و شاید هم تقلیدی کاملاً ساده از یک رمان کاملاً سنتی قرن نوزدهم باشد.

Maryna Zalesky، شیروان رمان «درامیکانه از مشهورترین هنرپیشگان لهستان است. همانند سرویلیام همیلتون در اثر Volcano Lover او همان چیزی است که سائتاگ زمانی یک شخصیت «عوس» تعریف یکی از آن آدم‌های بسیار خشن و جدی که محکوم به تکرار است و دارای ارتباطی کینه‌جویانه و خودگانه با خود می‌باشد.

رفتار سلطه‌جویانه و دلربایی و سوسه‌نگیز مارینا باعث می‌شود تا دیگران او را خشنود سازند و احساس کنند که برکرد زمین هیچ جای مطلوب دیگری جز در کنار او نیست» در سال ۱۸۶۶، زمانی که مارینا تصمیم می‌گیرد تا حرفه بازیگری در اروپا را ترک کرده و به جامعه آرمنشهری در آمریکا پیوستند. جامعه‌ای که وصف بلائیس بی‌اینتی‌های زندگی مشترک و ریستایی می‌شود. هسسر Bogdan نامرد Pyzalski و همسرش از دوستانش با او همسفر شده و او را در سفر به آن سوی اقیانوس اطلس همراهی می‌کنند.

هرچند زمان زیادی از دوره خیال‌پردازی برای بنای نوعی جامعه آرمنشهری (که در اثر The Billedale توسط هائورن مورد انتقاد قرار گرفت) در زمین‌های زراعی جنوب کالیفرنیا بر سر منابع مالی ناچیز و نزاع‌های درونی.

نمی‌گذرد اما مارینا می‌گوید که جهت به‌دست آوردن پول برای مزرعه موقتاً به حرفه بازیگری روی خواهد آورد باگدن می‌گوید که به نظر من: «این یک زندگی بی‌برابر مارینا نبود. بلکه آغاز خود جدیدی بوده جامعه ما سبیل‌ی برای این آغاز بوده و اکنون مارینا نمایان دارد تا به صحنه بازگردد مارینا می‌گوید: «تا زمانی که آن‌چه را می‌خواهم در حضور مردم آمریکا انجام دهم، اراده نکرده‌ام، به بازگشت به لهستان فکر نخواهم کرد»

حلیفت امر این است که هنگامی که به کرات به ما می‌گوید: «مارینا روحی بزرگی دارد و نیز



درباره از خودگذشتگی او نسبت به هنر تصمیم‌گیری می‌شود، او در نقش آدمی ساده‌لوح و مغرور که همواره کار خود را بر چیزهای دیگر مقدم می‌داند، ظاهر می‌شود. به نظر مارینا از دوخ او با باگدن از دوامی باهم‌بار بوده زیرا مارینا می‌گوید: «او آنقدر ناخودآگاه و دورنگش است که من هنوز احساس آزادی می‌کنم» و ناگهان ارتباط خود را ویزارد قطع می‌کند مارینا به آرایش نیاز دارد تا بتواند بر کارش مشغول شود. او می‌گوید: «هر چه شرایطی، باید به ظاهر عاقلانه افراد ناشناس بسیاری را بر عشق فقط یک مرد ترجیح می‌دهد»

گرچه کار به تصویر کشیدن طبیعت ناآرام مارینا و بین‌والری به کوشش و تلاش توسط او قابل قبول است. اما سوتناگ بیشتر مواقع به توضیح رفتار او با توجه به کلیشه‌های عاری از لطیف و تازگی مرینا با دیگران کرده هنرپیشگان، بنا می‌برد. او مارینا را وادار کرده تا بگوید زمانی که روی صحنه است هیچ احساسی ندارد و در قطعه دیگری از متن می‌نویسد: «یک بازیگر نیازی به داشتن جوهر و ماهیت ندارد شاید داشتن جوهره برای یک بازیگر عاملی بازدارنده باشد. یک بازیگر فقط به یک ماسک نیاز دارد» رمزگویی و خونسردی مردانی که در زندگی مارینا حضور دارند نیز، عجیب و غریب است.

باگدن همسری بی‌هویت، مطیع و بیش از حد مهربان است، در حالی که برزارد که دیوانه‌وار عاشق ماریناست، نسبت به رابطه‌اش با مارینا بی‌تفاوت شده و به کتاب‌هایی می‌دیند که اکنون می‌تواند بی‌دین و سوسای فکری کمتری که حواس او پرت نشود، بنویسد. اگر سوتناگ در این اثر از نوعی طرز تفکر بی‌تکلف و عالمانه که در The Vol... استفاده کرده بود، بهره

می‌جست و یا این روایت مملو از بسایدهای (حرف‌های بازیگران که حضار می‌شنوند) با سایر بازیگران روی صحنه نمی‌شوند) تحریک و توصیف‌های تاریخی که رمان نخستین را برپا کرده بود، نمی‌شد، لغزش‌های شخصیت‌پردازی در دین اثر آن‌قدرها مهیم جلوه نمی‌کرد.

در عوض، این نویسنده که بارها در مقالاتش هنر استفاده از ابهام را بزرگ شمرده، با لحنی واضح

و آشکار، قیاسی آشنا و بی‌طرفانه از آمریکا و اروپا ارائه می‌دهد. اروپا از گذشته و ریشه‌ها و سنت‌ها می‌گوید، و آمریکا از حال، آزادی و تازگی و دگرگونی. هنرمند اروپایی می‌تواند مظهر آرمان‌های یک ملت باشد اما هنرمند آمریکایی هنرمندی است که دارای نقاط ضعف غیربرداری و کاستی‌های بیش از حد است. همان‌طور که به ما گفته‌اند، آمریکا جایی است که در آن فقرا نروتمند شده و همه در برابر قانون برابرند و در آن‌جا تمام خیابان‌ها با طلا سنگ‌نوش شده‌اند، آمریکا جایی است که در آن، آینده شتابور خواهد شد و اتحاد همه چیز ممکن است»

برزارد در نامه‌ی می‌گوید: «یک آمریکایی، شخصی است که همواره همه چیز را پشت سر می‌گذارد»

بی‌شک، تصمیم مارینا برای تبادل بی‌بازیگری و سکتایی آرمنشهر از بند، دفاعش با رنگ، محلل بازیگر زنی که در تاز و نعمت بزرگ شده، آن آزادی را که آمریکا به مردم انطاگرده تا بتوانند خود را دوباره خلق کنند، مورد تأکید قرار می‌دهد. و نیز به مضمون تعالی که در اثر نویسنده جریان دارد، اشاره می‌کند. مشکل این است که سوتناگ باستان‌مدان، آن چیزی را که باید در این رمان بگوید با مجامع‌پساری و ظرافت‌پشتی از دفاعات قلبی گفته است. □